صفحه 285

**جهان گراییِ جمع گرایانه و حقوق بشر**

فیلسوفان اخلاق انجام چنین چیزی را آسان نمی بینند و بر یکی در ازای دیگری تأکید کرده اند. نسبی گرایی بر جمع گرایی اخلاقی تأکید می کند و جهان گرایی اخلاقی را نادیده می گیرد. جهان گرایی، اشتباه متضاد را انجام می دهد.

به طور کلی، نسبی گرایان استدلال می کنند که هر جامعه یا فرهنگ، یک ماهیت کل است که از لحاظ اخلاقی برون-بی نیاز است، محدودیت های اخلاقی اعضاء خود را تعریف می کند و آنها هیچ وسیله بین-فرهنگی برای قضاوت و ارزیابی اینها ندارند. نسبی گرایان این واقعیت را نادیده می گیرند که هیچ فرهنگی همگن و عاری از تنش های داخلی نیست، که عمیقا توسط ساختار حاکم بر اقتصاد و قدرت شکل می گیرد، اعضایش هرگز توسط آن به این صورت تعیین نمی شوند، چرا که توانایی انتقاد از آن را ندارند و فرهنگ ها با یکدیگر تعامل دارند و از یکدیگر یاد می گیرند. همچنین، نسبی گرایان این واقعیت را نادیده می گیرند که از آنجا که همه انسان ها منافع اساسی را به اشتراک می گذارند و به شدت توسط آسیب های خاصی آسیب می بینند، اینها مبنایی برای ارزیابی تمام فرهنگ ها ارائه می دهند.

اگر چه جهان گرایی فرم های زیادی دارد، در نسخه غالب آن، استدلال می کند که ارزش های اخلاقی به طور جهانی الزام آور هستند، هیچگونه صلاحیت و انتظاراتی را نمی پذیرند و باید پایه و اساس همه جوامع را تشکیل دهند. جهان گرایان این واقعیت را نادیده می گیرند که نیاز است ارزش های اخلاقی تفسیر شوند و این امر به صورت متفاوتی توسط جوامع مختلف انجام می شود. توجه و احترام به زندگی یک ارزش جهانی است، اما جوامع محتلف ممکن است به طور مشروع درباره اینکه چه زمانی زندگی شروع می شود و پایان می یابد، آیا و چه زمانی زندگی یک جنین ممکن است خاتمه یابد، آیا مجازات اعدام و جنگ ها موجه هستند، و چه احترام و توجهی برای زندگی وجود دارد، اختلاف نظر داشته باشند. ارزش های جهانی همچنین تضاد دارند و می توانند توسط جوامع مختلف به صورت متفاوتی اولویت بندی و سبک و سنگین شوند. ارزش های جهانی، مجدداً، لزوماً کم (نازک) هستند و خود نمی توانند پایه ای برای شیوه ی زندگی یک جامعه تشکیل دهند. هر جامعی به طرز متفاوتی در ضخامت و به ناچار زندگی فرهنگی و اخلاقی پیچیده خود، با آنها تعامل می کند.

آنگاه، جهان گرایی اخلاقی و نسبی گرایی اخلاقی افراطی های ناسازگار هستند. هر کدام یک واقعیت حیاتی درباره زندگی اخلاقی ما را می گیرد اما آن را اشتباه تفسیر می کند، اغراق می کند و منحرف می کند. ما نیاز داریم بینش های آنها را ترکیب کنیم و تقابل دیالکتیکی (منطقی) جهان گرایی و گوناگونی را تشخیص دهیم. اخلاق یک جامعه در معرض محدودیت ها قرار دارد، و می تواند و باید از نظر اخلاق جهان گرایی ارزیابی شود؛ مورد اخیر به نوبه خود نیاز است در رسوم اخلاقی و خود-پنداری هر جامعه اتخاذ شود. اگر ما یک نام برای این چشم انداز نیاز داریم، می توانیم آن را جهان گرایی جمع گرایانه[[1]](#footnote-1) بنامیم.

جهان گرایی جمع گرایانه، یک چشم انداز جدایی درباره حقوق بشر دارد. حقوق بشر ریشه در بشریت مشترک دارد و به شرایط و موقعیت هایی اشاره می کند که انسان ها نیاز دارند توانایی های انسانی منحصر بفرد خود را ابراز کنند و توسعه دهند و زندگی معنی داری داشته باشند. آنها تمامیت ارزش های جهانی را نادیده نمی گیرند، و آنهایی را برجسته می کنند که ما چنان مهم در نظر می گیریم که به فرد این حق را می دهیم که آنها را درخواست کند و نیازمند حالتی برای برقراری یک ساختار نهادی مناسب است. پلورالیست Qua، برای تنوع اخلاقی و فرهنگی ارزش قائل است، و قدردانی می کند که جوامع مختلف حقوق بشر را به صورت متفاوتی تفسیر و اولویت بندی می کنند و طرز تفکرات اجتناب ناپذیر آنها را از راه های مختلف آنها حل می کنند. در حالی که برخی ممکن است عمدتا به دولت متکی باشند، دیگران ممکن است به فشار اجتماعی، صفات اخلاقی جمعی و سایر مکانیسم های کمتر اجباری برای حفظ رژیم حقوق بشر متمایل باشند. از آنجا که جوامع مختلف مفاهیم متفاوتی از زندگی خوب را گرامی می دارند، ممکن از به برخی حقوق به عنوان حقوق بشر توجه کنند که دیگران توجه نمی کنند. در حالی که برخی جوامع ممکن است به دنبال پرورش فرهنگی از حقوق بشر باشند و آن را یگانه مبنای زندگی اخلاقی آنها کنند، دیگران ممکن است چنین وسواس تک محور را با فرهنگی از اظهارات و خواسته ها رد کنند، و بجای آن، زبان هایی از زندگی اخلاقی را پرورش دهند که در آن سخاوت، همبستگی، نوع دوستی و مسئولیت اجتماعی با زبان حقوق بشر در توازن قرار می گیرند.

صفحه 286

جهان گرای پلورالیست نه تنها از این تفاوت ها قدردانی می کند بلکه از آنها پذیرایی نیز می کند. این نسبی گرایی نیست، که ارزش های یک فرهنگ خاص را مطلق می کند، بلکه نسبی سازی یا زمینه سازی ارزش های جهانی است. برای جهان گرای پلورالیست، هیچ اخلاق واحدی از تحقق ارزش های جهانی شامل حقوق بشر وجود ندارد، و گوناگونی حاصل و دیالوگ بین- فرهنگی که تحریک می کند، فرصتی حیاتی برای به عمیق کردن بینش های مداوم در حال توسعه در طبیعت و پیچیدگی ارزش های جهانی ارائه می دهد. او در حالی که اطمینان می دهد که جهان گرایی بهانه ای برای ایجاد یک همگنی اخلاقی و جهان خفه کننده نمی شود، به طور متعادل اطمینان می دهد که (...)[[2]](#footnote-2) یک گواهینامه برای تضعیف کردن جهانی بودن و انجام کارهای غیر قابل قبول، نمی شود. این یک مسیر ساده برای پیمودن نیست؛ چه در تئوری چه در عمل؛ اما مسیر دیگری نیست.

**فقر و حقوق بشر**

حقوق بشر به صورت کامل تحقق می یافت اگر همه انسان ها دسترسی امنی به چیزهایی که حق آنها است، داشتند. امروزه جهان ما از این ایده آل فاصله زیادی دارد. با اتصال همه رکوردهای جهانی موجود به هم، در می یابیم که اکثر عدم تحقق حقوق بشر، کم و بیش مستقیماً به فقر مرتبط است. این اتصال در مورد حقوق بشر اجتماعی و اقتصادی پایه، مستقیم است، مانند حق یک استاندارد برای زندگی که برای سلامتی و رفاه شخص و خانوده اش کافی باشد، شامل غذا، لباس، خانه، و مراقبت های پزشکی. این اتصال در مورد حقوق بشر شهروندی و سیاسی همراه با حکومت دموکراتیک و حکومت قانون، غیر مستقیم تر است. مردم شدیداً فقیر، اعلب از پیشرفت باز می مانند، بیسواد هستند و شدیداً گرفتار تلاش برای زنده ماندن هستند، و به طور معمول از ابزارهای مؤثر برای مقاومت یا پاداش به حاکمان خود استفاده نمی کنند؛ بنابراین احتمالا حاکمان آنها، به طور قاطعانه حکومت می کنند در حالی که منافع عامل های دیگر (اغلب خارجی) که قادر به مقابله هستند، را تأمین می کنند.

صفحه 287

آمار وحشتناک است. از مجموع 6350 میلیون انسان، 1000 میلیون هیچ سرپناه کافی ندارند؛ 800 میلیون سوء تغذیه دارند، 1000 میلیون دسترسی به آب ایمن ندارند، 2400 میلیون به بهداشت عمومی دسترسی ندارند، 2000 میلیون بدون برق هستند، 880 میلیون به خدمات بهداشتی پایه دسترسی ندارند و 876 میلیون فرد بالغ بیسواد هستند (UNDP). برخی از 170 میلیون کودک بین سنین 5 و 14 سال درگیر کارهای پر مخاطره هستند (به عنوان مثال، کشاورزی، ساخت و ساز، نساجی یا تولید فرش)، 8.4 میلیون از آنها در بدون قید و شرط بدترین فرم های کار کودک هستند، که"به عنوان برده داری، قاچاق انسان، اسارت بردگی و سایر اشکال کار اجباری، استخدام مجدد کودکان برای استفاده در منازعات مسلحانه، فحشا و پورنوگرافی و فعالیت های غیرقانونی تعریف می شود".

([www.ilo.org/public/english/standards/decl/publ/reports/reports3.htm](http://www.ilo.org/public/english/standards/decl/publ/reports/reports3.htm))

غیر سفیدپوستان و زنان سهم نامتناسبی از این محرومیت ها را تحمل می کنند.

تقریباً یک سوم مرگ انسان ها، برخی از 50000 روزانه، علت های مربوط به فقر دارند، که به آسانی از طریق تغذیه بهنر، آب آشامیدنی ایمن، توری های پشه، بسته های آب گیری مجدد، واکسناسیون و دیگر خدمات پزشکی، قابل پیش گیری است. این موضوع 270 میلیون مرگ در فقط 15 سال پس از جنگ سرد را اضافه می کند – بیش تر از مرگ هایی که توسط جنگ ها، جنگ های داخلی، و سرکوب حکومت کل قرن بیستم بودند.

هرگز فقر در جهان به راحتی قابل اجتناب نبوده است. درآمد سالانه مجموع 2800 میلیون نفر که زیر خط فقر" 2 دلار در روز" بانک جهانی زندگی می کنند، حدود 400 بیلیون دلار است. کمبود جمعی آنها از این خط فقر تقریباً 300 بیلیون دلار در هر سال است. این 1.2 درصد درآمد ملی خام کشورهایِ با درآمد بالا است، که 25400 بیلیون دلار را اضافه می کنند. این کشورها شامل 15 درصد از جمعیت جهان با تقریباً 81% از محصولات جهانی هستند. فقر جهانی، 44 درصد جمعیت جهان با 1.25 درصد محصولات جهانی هستند. در نرخ ارز بازار، درآمد سرانه مورد اول حدوداً 200 برابر بیشتر از درآمد سرانه مورد دوم است.

پاسخ کشورهای ثروتمند به فقر جهان، عمدتاً لفظی است. کمک های رسمی توسعه در طول دهه 1990 به طور پیوسته کاهش پیدا کرد و بخش مربوط به خدمات اجتماعی پایه در سال 2004 به میزان 7 درصد یا کمتر از 4 میلیارد دلار در سال است. شهروندان کشورهای ثروتمند 7 میلیارد دلار دیگر به صورت سالانه به NGO ها می دهند.

حتی شعارها جذاب هستند. در سال 1996 اجلاس غذای جهان در رم، حکومت های جهانی به شدت وعده دادند که تعداد افراد شدیداً فقیر را بین سال های 1996 تا 2015 به نصف برسانند، که به طور ضمنی 25000 مرگ روزانه ناشی از فقر در سال 2015 و 250 میلیون چنین مرگی در خلال این سال ها را می پذیرفت. در سال 2000 اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد، آنها وعده خود را اصلاح کردند – "تعداد" را با "نسبت" جایگرین کردند و دوره برنامه را تا 1990 به سمت عقب گسترش دادند. با سود بردن از رشد جمعیت سریع و کاهش کلان فقر در چین در دهه 1990، این اصلاحات هوشمندانه، تا حد زیادی هدف را رقیق کرد: وعده جدید اگر تحقق یابد، تعداد افراد شدیداً فقیر را تنها 20% بین سال های 2000 تا 2015 کاهش می دهد.

در مواجه با چنین حقایقی، شهروندان کشورهای ثروتمند، ممکن است تصدیق کنند که ما افراد مرفه باید کارهای بیشتری برای کمک به فقر انجام دهیم. اما آنها این امر را به عنوان یک خواسته ای از انسانیت یا نیکوکاری می دانند نه به عنوان خواسته ای از عدالت و مطمئناً نه به عنوان یک وظیفه اخلاقی که توسط حقوق بشر فقر، بر ما تحمیل می شود. همان طور که دولت امریکا پس از اجلاس سران غذای جهان اظهار کرد: دستیابی به هر گونه "حق غذای کافی" و یا "حق اساسی برای رهایی از گرسنگی" یک هدف یا آرمان است که به تدریج تحقق یابد و به هیچ وجه منجر به یک تعهد بین المللی نمی شود. پیش فرض پشت این تکذیب این است که، دست کم از لحاظ بین المللی، حقوق بشر مستلزم تنها وظایف منفی است: لازم است که خارجیان دسترسی امن به اشیاء حقوق بشر آنها را محروم نکنند، اما آنها نیازی به این ندارند که بتوانند از طریق محافظت از آنها در برابر سایر تهدیدات به چنین دسترسی امنی دسترسی یابند.

این پیش فرض می تواند با این استدلال مورد تهاجم قرار گیرد که حقوق بشر وظایف مثبتی را تحمیل می کند، حتی به صورت بین المللی. اما حتی اگر این پیش فرض پذیرفته شود، ثروتمندان را از الزامات مبتنی بر حقوق بشر محفوظ می کند تنها ...

صفحه 856

... جهان گرایی قانونی و جذابیت گسترده و پذیرش حقوق بشر در سراسر جهان نشان می دهند که چه پایه و اصولی در اَشکال دیگر جهان گرایی می تواند برقرار باشد. تنها راه برای رسیدن به این جهان گرایی سازگار با خواسته های حقوق بشر، ساختن یک توافق سیاسی بین فرهنگی از طریق گفتگوی آزاد، فراگیر و احترام به منظور درک درست و انگیزه از سوی تعهد به آزادی و کرامت انسانی برابر است.

**سودمند گرایی و حقوق بشر**

سودمند گرایی در فرم های و انواع مختلف ظاهر می شود. سودمند گرایی در ساده ترین فرم خود، بیان می کند که آن اعمالی درست هستند که بیشترین سود را تولید می کنند. معروفترین فرم این اصل، توسط فرانسیس هاچسون[[3]](#footnote-3) اظهار شد – "عملی بهترین است که بیشترین شادیِ بیشترین تعداد را تضمین می کند" - و پس از آن توسط جرمی بنتام[[4]](#footnote-4) - "بیشترین شادیِ بیشترین تعداد، معیار درست و غلط است". سودگرایان معاصر به دلایل گوناگون تمایل دارند از شعار "بیشترین شادیِ بیشترین تعداد" اجتناب کنند. یک فرمول سازی معمول از عمل ساده سودگرایی امروزه "عمل صحیح عملی است که بیشترین رفاه را فراهم می کند"، خواهد بود. ایده این است که تنها چیزی که در اخلاق عمومی اهمیت دارد، عواقب آن است – مخصوصاً عواقب برای رفاه. عمل صحیح عملی است که از تمام گزینه های جلوی آن عامل، بیشترین رفاه را حاصل کند.

ناسازگاری بالقوه بین سودگرایی و نظریه اخلاق که از حقوق بشر به عنوان "خال حکم"[[5]](#footnote-5) توجه می کند، بلافاصله مشهود است. برای اینکه اگر وضعیتی ممکن بود که در آن تخطی از حقوق بشر اقداماتی بود که بیشترین رفاه را ایجاد می کرد، سودگرایی خواستار نقض شدن آن حق می شود. مثال هایی از چنین وضعیت هایی در موارد تصور شده و در زندگی واقعی فراوان هستند. در اینجا یک مورد از زندگی واقعی آورده می شود. در چیزی که تحت عنوان سیفلیس Tuskegee یاد می شود، چهار مرد سیاه پوست با سیفلیس به منظور مطالعه پیشرفت بیماری، از درمان باز داشته شده بودند. مردها موافقت کرده بودند که آزمایش شوند و درمان شوند، اما به آنها گفته نشده بود که از چه چیزی رنج می برند و یا از درمان های موجود آگاه نشده بودند. این موضوع در آلاباما اتفاق افتاد و برای 40 سال، از 1932 تا 1972 طول کشید. نقطه مرتبط در اینجا این است که چنین مطالعه ای اگر دانش بدست آمده از آن رفاه عمومی را افزایش می دهد و بیش تر از رفاه کاهش یافته ی آن مردها و خانواده هایشان باشد، از نقطه نظر یک سودگرا توجیه خواهد شد (به شرطی که این دانش نمی توانست از راه های دیگر به دست آید). در واقع، هنگامی که مطالعه توسط یک افشاگر عمومی شد، پانل مشاوره که برای بررسی آن برقرار شده بود، دریافت که این کار به لحاظ اخلاقی موجه نیست زیرا اطلاعات ارزشمند بسیار کمی حاصل کرد که بر ریسک تحمیل شده بر موارد (آن مردها) غلبه کند. به طور ضمنی، ممکن است به طور مجاز بر بیماران عامی تحمیل شوند، که نتایج به طور کافی پاداش دهنده بودند.

به نظر می رسد سودگرایان نمی توانند به حقوق بشر معتقد باشند. مطمئناً برخی از سودگرایان این نتیجه گیری را پذیرفته اند. معروفترین آنها بنتام مفهوم حقوق بشر طبیعی را رد می کند (مانند مخالفت با حقوق قانونی، که او کاملا خوشحال بود)، با اصرار بر اینکه هیچ چیزی به عنوان حقوق طبیعی وجود ندارد، و این عبارت که حقوق طبیعی مزخرف ساده است، حتی بدبختی مزخرف است و مزخرف بر روی پایه ها. دیگران خصومت کمتری داشتند. جان استوارت میل[[6]](#footnote-6) کاملاً آماده شده بود تا درباره اخلاق به عنوان تصاد در حقوق قانونی صحبت کند. در واقع، او دست کم امروزه برای "اصول ضرر و زیان" به خوبی شناخته شده است،همان طور که برای سودگرا بودنش شناخته شده است. میل می گوید تنها که بشریت برای آن تضمین می شوند، به طور منفرد یا به طور جمعی، در تداخل با آزادی عمل هر تعداد از آنها، "محافظت از خود" است. به بیان دیگر، آسیب رساندن به دیگران تنها چیزی است که دخالت در زندگی یک شخص را توجیه می کند. به نظر می رسد میل ادعا می کند که افراد حق آزادی دارند، و تنها با نیاز برای جلوگیری از آسیب به دیگران فسخ می شود. آسیب رساندن به خود، صرف جرم به دیگران و یا بر خلاف اراده مردمی، دلایل کافی برای جلوگیری از انجام کاری که آنها می خواهند انجام دهند، نیستند. اما بیل یک سودگرا است. او معتقد است اعمال تا آنجا خوب هستند که تمایل دارند برای اکثریت ممکنِ مردم، شادی تولید کنند. اصل سودمندی، موضع اساسی او است. یک سؤال اساسی برای میل این است که آیا او می تواند دو اصل را سازگار کند، زیرا به نظر می رسد که محدودیت های آزادی مردم و دخالت در زندگی آنها ممکن است نسبت به اجازه دادن به هر شخص برای انجام هر کاری که به دیگران آسیب نمی رساند، پُربارتر از شادی عمومی باشد. با این همه، افلاطون، جرایم مختلف بر ضد حقوق بشر را در جمهوری تصدیق می کند، با گفتن اینکه این امر برای خوبی تمام مردم است که آنها انجام داده اند. اغلب تصور می شود که یک سودگرایی مستمر باید نوع مشابهی از چشم انداز را در نظر گیرد و از این رو آن چشم انداز میل درباره آزادی با سودگرایی بنیادیِ او، ناسازگار هستند.

یک دلیل برای فکر کردن به این موضوع این است که چشم انداز میل درباره آزادی با هر نظام آقا بالاسری در بخشی از حاکمان و همچنین مخالفت با هر گونه سوء رفتار شهروندی در تضاد است. باید بگوییم، میل با هر الزام قانونی که شما بخاطر خود، چیزی را انجام می دهید و چیزی را انجام نمی دهید، مخالفت می کند. اگرچه میل با نظام آقا بالاسری مخالف است، اما او مایل است از چنین قوانینی و اقداماتی پشتیبانی کند، اگر آنها قصد جلوگیری از انجام کاری را دارند که نمی دانند به آنها آسیب می رسانند. او می گوید مجاز است شخصی را به زور از رد شدن از یک پل خطرناک باز داشت اگر نمی داند که خطرناک است. او می گوید، دلیل آن این است که شما در واقع آنها را از انجام چیزی که می خواستند انجام دهند، باز نداشتید، آنها می خواستند به سمت دیگر برسند، نه اینکه به سمت مرگ شیرجه بروند. اما اگر شخصی از روی آگاهی کار خطرناکی را انجام می دهد، واقعیتِ خطرناک بودنِ آن، دلیل کافی برای بازداشتن آنها نیست. بنابراین قوانین نیاز به پوشیدن کلاه ایمنی و یا ممنوعیت استفاده از مواد مضر در نظر وی غیرقانونی خواهد بود، مگر اینکه نشان داده شود که این اقدامات برای ایمنی دیگران ضروری است.اما به نظر می رسد که به احتمال زیاد، شادی با برخی اقدامات نظام آقا بالاسری افزایش خواهد یافت. فقط به این دلیل که مردم نمی خواهند کمربند ایمنی ببندند، به این معنی نیست که قوانین آنها را ملزم می کند شادی افزایش نخواهد یافت. اگر ما نتایج منفی- ناراحتی در بدترین حالت- را از سودهای –نجات جان بسیاری از مردم- چنین قانونی کم کنیم، آنگاه واضح است که بهره خالص در جامعه در مقدار شادی وجود خواهد داشت.

اگر ما باید درک کنیم میل چگونه می تواند سعی کند آزادی گرایی خود را با تئوری اخلاقی خود سازگار کند، باید درباره برند سودگرایی او بیشتر بدانیم. در یک تفسیر قابل قبول از میل، او در سودگرایی برای چیزی که سودگراییِ دو سطحی نامیده می شود، استدلال می کند. سودگرایی با دو مسئله رو به رو است: در نظر گرفتن منافع و هزینه های احتمالی هریک و هر اقدامی که آنها انجام می دهند، همیشه برای همه پر از سود نیست. برای همین، سودگرایی دیکته می کند که مردم درباره آنچه که در یک مسیر سودگراییِ صریح، در هر سطحی انجام می دهند، دلیل تراشی نمی کنند. بلکه به جای آن، آنها بهتر می توانند از اصول ثانوی معینی پیروی کنند که در اخلاق عمومی رایج هستند، نظیر اینکه دروغ نگویند، سرقت نکنند، به دیگران آسیب نرسانند و غیره. این قوانین گاهی اوقات، اقداماتی را که، در آن مورد خاص، سودمندترین نیستند را تجویز می کنند، اما مزایایی پیروی همیشگی آنها بر این موارد گاه به گاه غلبه می کند. بنابراین میل می تواند در حفظ اصل آزادی ثابت قدم باشد اگر آن را به عنوان یکی از این اصول ثانویه می پندارد، که پیروی از آنها شادی را بیشینه خواهد کرد.

این امر اشاره می کند که یک استراتژی می تواند برای آشتی دادن میان سودگرایی و حقوق بشر بکار گرفته شود. به سادگی، استراتژی، استدلال این است که اگر همه ما به حقوق بشر اعتقاد داشته باشیم، نسبت به حالتی که اگر اعتقاد نداشته باشبم، رفاه بیشتری تولید خواهد شد. بنابراین، اگرچه رفاه تنها چیزی است که در اخلاقیات اهمیت دارد، ما باید وجود حقوق بشر را بپذیریم و در راهی عمل کنیم که از دیگر کسانی که به حقوق بشر اعتقاد دارند، متمایز نباشد، دقیقاً برای اینکه چنین اعمال ما

صفحه 358

مقدار رفاه در جهان را افزایش خواهد داد. این موضوع ممکن است برای برخی از مردم رضایت بخش نباشد: این به هیچ وجه وجود حقوق بشر را تأیید نمی کند، چرا که به ما اجازه می دهد مثل اینکه حقوق بشر وجود دارد، عمل کنیم. از سوی دیگر، از نقطه نظر عملی، هیچ تفاوتی وجود ندارد. به علاوه، این رویکرد، شایستگی ارائه یک مبنای اقتصادی متافیزیکی برای حقوق بشر و یک روش برای کار کردن آنها است.

سؤالاتی باقی می مانند، شامل قابل توجه ترین آنها، اینکه آیا استراتژی دو سطحی اصلاً کار می کند. مخالفین بسیاری استدلال کرده اند که این استراتژی ذاتاً ناپایدار است، و ما را ملزم می کند به شیوه ی اسکیزوفرنی فکر کنیم. حتی اگر این استراتژی کار کند، استدلالات بیشتری برای توجیه این ادعا که قوانین محترم سودمندتر از هر شیوه دیگر تصمیم گیری درباره آنچه باید انجام بدهیم هستند، مورد نیاز است.

**خشونت علیه زنان - خشونت خانگی**

بر طبق اعلامیه سازمان ملل متحد درباره از بین بردن خشونت علیه زنان، خشونت علیه زنان به معنی هر اقدامی از خشونت مبتنی بر جنسیت است که منجر به (یا به احتمال زیاد منجر به) آسیب فیزیکی، جنسیتی، روانی، یا یا رنج دادن به زنان، شامل تهدید به چنین اقدامات، اجبار یا محرومیت خودسرانه از آزادی می شود، چه در اجتماع یا زندگی خصوصی. از آنجا که خشونت علیه زنان در طول تاریخ و در سراسر جهان زنان را از لذت بردن از مزایای حقوق بشری آنها باز داشته است، و به عنوان مانعی برای صلح توسط شورای امنیت شناخته می شود، این موضوع امروزه یک اولویت دستور کار جوامع و سازمان های بین المللی است. کمپین های بسیاری به خاتمه دادن به این پدیده اختصاص پیدا کرده اند؛ با این حال، خشونت کاهش نیافته است و فرم های جدیدی ظاهر می شوند.

خشونتی که زنان تحمل می کنند، چند وجهی است. از خشونت فیزیکی تا روانی و فرم های اقتصادی برای پوشش موارد قاچاق (ملاحظه کنید: رهایی از برده داری، کارگران مهاجر، کنوانسیون)، عقیم سازی اجباری، آزار جنسی، و بسیاری دیگر. ابزارهای خاص و همچنین کلی حقوق بشر برای مبارزه با آن اتخاذ شده است، از میان آنها، کنوانسیون سازمان ملل درباره از بین بردن تبعیض علیه زنان است. این کنوانسیون به طور خاص به خشونت علیه زنان نمی پردازد، اما مقررات بر خلاف آن می تواند از رویکرد معادل آن به دست آید. کمیته ی آن بعداً توصیه کلی 19 را درباره این مسئله اتخاذ کرد. امروزه دو مورد از مکانیسم های خاص اصلی موجود برای مبارزه با خشونت علیه زنان اعلامیه درباره حذف خشونت علیه زنان است که توسط قطعنامه مجمع عمومی به دنبال یک ECOSOC اتخاذ شد، و ایجاد یک گزارشگر اجتماعی درباره خشونت علیه زنان، علل و عواقب آن اتخاذ شد. این ابتکارات از تحقق ناشی شدند، در کنفرانس 1993 وین درباره حقوق بشر، بود که یک خلاء واقعی در قوانین بین المللی حقوق بشر پرداختن به این موضوع وجود داشت. این ابتکارات به طور نمادین بسیار مورد استقبال قرار گرفتند، طوری که آنها یک پیام واضح فرستادند که خشونت علیه زنان دیگر به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. آنها همچنین به زنان در انجام اقدامات علیه خشونت علیه زنان توانایی بخشیدند و باعث ایجاد سایر مکانیزم های خاص ملی برای رسیدگی به آن شدند. با این حال، مانع اصلی برای فرستادن پیام روشن به دولت ها درباره این مسئله شامل این حقیقت است که اعلامیه درباره حذف خشونت علیه زنان یک کنوانسیون نیست و متعاقباً برای دولت ها الزام آور نیست، به دولت ها توصیه می شود معیارهایی را در نظر بگیرند، اما الزام نمی کند که این معیارها را انجام دهند.

صفحه 359

از سوی دیگر، احساس یک فرصت از دست رفته است، با توجه به اینکه بسیاری از زنان، شامل اولین گزارشگر ویژه درباره خشونت علیه زنان، رادیکا کوماراسوامی[[7]](#footnote-7)، در پی تصویب یک ابزار بسیار قوی تر به شکل یک پروتکل اضافی برای CEDAW بودند که به طور خاص به موضوع اختصاص داده شود. از سوی دیگر، ایجاد گزارشگر اجتماعی، یک قدم واقعی به سمت جلو هم به طور نمادی و هم به طور عملی را نشان می دهد. در واقع گزارشگر اجتماعی می تواند در یک کشور کار کند بدون توجه به اینکه آن کشور ابزار خاصی را به تصویب رسانده است. برای اینکه قادر به مداخله باشد، همان طور که در مورد ابزارهای بین المللی است، نیازی به استفاده کامل از تمام راه حل های ملی نیست. در آخر، با ساختن بر اساس اعلامیه حذف خشونت علیه زنان، پلتفرم پکن برای اقدام سه هدف استراتژیک ارائه می دهد که به جلوگیری و حذف خشونت علیه زنان اختصاص دارد.

محدودیت هایی در این ابزارها وجود دارند و اغلب استناد می شوند. آنها به علل پشت خشونت متصل هستند، عللی که در بین طبیعت نظام آقا بالاسری جامعه ریشه دارد، موقعیت محرومیت تاریخی زنان و همچنین برداشت های سنتی از هویت و نقش زنان در جامعه و در درون خانواده. ابزارهای بین المللی ممکن است با اجازه ندادن به پاک کردن تمام موانع قانونی، اجرایی، فرهنگی و اقتصادی مرتبط با مبارزه با خشونت علیه زنان، تنها راه حل جزئی برای این مسئله ارائه دهند. با این حال این یک قدم لازم است که منجر به قدرت گرفتن زنان و به خصوص سازمان های زنان و در تغییر رویکرد حکومت در این مسئله شده است. به رسمیت شناختن تجاوز در شرایط منازعه به عنوان جرم جنگی، یکی از اثبات های این تکامل است.

خشونت هایی که در محیط خانواده اتفاق می افتند، یا خشونت خانگی، دشوارترین و پیچیده ترین نوع برای مبارزه هستند. دلایل بسیاری برای این موضوع وجود دارند، از جمله پذیرش فرهنگی حق شوهر برای زدن همسر، دکترین (مکتب) قانونی عدم دخالت در زندگی خصوصی، تقسیم خصوصی / عمومی و ماهیت مقدس خانواده. مطالعات نشان دادند که زنان و دختران قربانیان غالب این نوع خشونت هستند.

قانوناً، از استدلال های زیادی برای مخالفت با تشخیص خشونت خانگی به عنوان یک مسئله حقوق بشری استفاده شده است. مانع اولیه برای چنین تشخیصی در درک مرسوم از قانون حقوق بشر قرار دارد که تنها خشونت هایی که علیه افراد در محیط عمومی سازمان دهی می شوند را پوشش می دهد؛ دولت نباید در کارهای خصوصی افراد دخالت می کرد، یا باید گفت، در محیط خصوصی زندگی، که اغلب زنان در آن محدود بودند. متعاقباً، خشونت های بسیاری که علیه زنان صورت گرفته بود، بدون مجازات باقی ماندند، شناخته نشدند، و گاهی اوقات تحمل می شدند. شکست در رسیدگی به خشونت ها که فراتر از قلمرو کلاسیک زندگی عمومی می روند، می تواند با این واقعیت توضیح داده شود که تنها اقداماتی که توسط جامعه یا اقدام کننده های دولتی-مانند انجام می شوند، تحت قانون بشر بین المللی، قابل محکوم کردن هستند. منتقدین فمنیست برای غلبه بر این محدودیت مشارکت کرده اند تا تشخیص شکست دولت در مداخله در اقداماتی که توسط عاملین خصوصی انجام می شوند، به عنوان یک خشونت حقوق بشری امکان پذیر شود. (ملاحظه کنید: منتقدین فمنیست حقوق بشر). دکترین (مکتب) مسئولیت پذیری در برابر دروغ گفتن به این معنی است که شکست سیستماتیک دولت برای مداخله می تواند به عنوان رضایت به چنین اعمالی تلقی شود و بنابراین می تواند ...

1. pluralist universalism [↑](#footnote-ref-1)
2. متن در تصویر به کلمه مورد نظر را نشان نمی دهد (م) [↑](#footnote-ref-2)
3. Francis Hutcheson [↑](#footnote-ref-3)
4. Jeremy Bentham [↑](#footnote-ref-4)
5. trumps [↑](#footnote-ref-5)
6. John Stuart Mill [↑](#footnote-ref-6)
7. Radhika Coomaraswamy [↑](#footnote-ref-7)